



عقاب علی احمدی



آیا تحزب همان امکان کردار سیاسی است؟

قدرت محدود نمی‌کند. چنین جامعه‌ای پس از به قدرت رسانیدن یک حزب، با چشمان باز، نظاره‌گر رفتار سیاسی آن حزب است تا ببیند با وعده‌هایی که داده است، چه می‌کند؛ و در صورت دیدن خلف وعده، نارضایتی خود را نشان می‌دهد برای مثال، هنگامی که در دهه‌ی هشتاد میلادی، نخست‌وزیر اسپانیا، که با وعده خروج این کشور از پیمان ناتو، از مردم رای گرفته بود یک روز پس از انتخابات، در مصاحبه با تلویزیون سراسری این کشور، خروج از این پیمان نظامی را به «مصلحت» کشور ندانست، میلیون‌ها اسپانیایی خشمگین به خیابان‌های مادرید و دیگر شهرهای اسپانیا ریختند و علیه او شعار دادند. مورد دیگر، رفتار ژاک شیراک رییس جمهوری راست‌گرای فرانسه است. او که با وعده‌های رنگارنگ به قدرت رسیده بود، به فاصله‌ی کمی از پیروزی حزبی‌اش در انتخابات، اعلام کرد که برنامه‌هایی برای محدود کردن

حزب مورد نظر، آگاهی درستی داشته باشند و در رهبران آن اندازه توانایی سراغ کرده باشند که بتوانند برنامه‌های اعلام شده را عملی سازند. (۳) در جهان آزاد، معمولاً دوره‌ی فرمانروایی حزب سیاسی، موقت است و زمان برکناری آن از قدرت با ساز و کارهایی از جمله انتخابات شهرداری‌ها، مجلس ملی و... تعیین می‌گردد. اگر حزب حاکم، بتواند بار دیگر اعتماد شهروندان را جلب کند، به کار خود ادامه می‌دهد و اگر نتواند، زمام امور را به حزب برگزیده شده از سوی ملت می‌سپارد. جامعه‌ای که با انتخابات آزاد، احزاب را به قدرت می‌رساند یا از قدرت برکنار می‌سازد، در سطوح گوناگون خود، نهادهایی برای مشارکت شهروندان در ساماندهی امور جامعه در اختیار دارد: انجمن محله، اتحادیه‌ی صنفی، سندیکا و... و دخالت خود در امر اداره‌ی جامعه را به رای دادن به احزاب، برای برگماری آنها به قدرت یا برکناری‌شان از

احزاب وابسته به بیگانه، مردم را به تحزب بدبین کرده‌اند. محمد خاتمی (۱). در این نوشته، می‌گویم چند و چون این ادعا را در مقام یک شهروند درجه‌ی دوم - و با آن اندازه از شفافیت (۲) که برای او میسر است - بررسی کنم.

اگر به دنبال معنای واژه‌ی تحزب، به واژه‌نامه‌های علوم سیاسی نگاهی بیندازیم، در خواهیم یافت که تحزب به معنای «امکان وجود حزب‌های سیاسی» و نشانه‌ای از بلوغ سیاسی جامعه است. حزب، نهادی سیاسی است که در چهارچوب یک اساسنامه و با یاری اعضای خود و جلب اعتماد اکثریت شهروندان می‌کوشد به اهدافی دست یابد. نخستین هدف یک حزب در یک رقابت آزاد سیاسی و دموکراتیک، دستیابی به قدرت سیاسی است؛ و این کار با برخورداری از آرای شهروندانی محقق خواهد شد که از برنامه‌های

آموزش و پرورش رایگان و کاهش اعتبار دستگاه‌های آموزشی دارد. روز بعد ۱/۵ میلیون فرانسوی در اعتراض به سخنان او به خیابان‌های فرانسه آمدند و او را ناگزیر از عقب‌نشینی ساختند. به دیگر سخن، یک ملت با رفتار خود، دولت برگزیده‌ی خود را به مسیری که می‌خواهد، می‌راند.

از آن جا که سخن گفتن در باره‌ی پدیده‌ها، داشتن تصور و سابقه‌ی ذهنی از آنها را ایجاب می‌کند، در باره‌ی دیدگاه‌های خود از یک دوره‌ی فعالیت آزادانه‌ی سیاسی با ذکر نمونه‌هایی از رفتار سیاست‌ورزان آن دوره، مطالبی می‌نویسم. دوره‌ی بحث، سرفصل پیروزی جنبش بهمن ۱۳۵۷ است که به برقراری آزادی سیاسی نسبی در کشور انجامید. بنا بر ادعای سیاست‌ورزان آن دوره، ایران پس از ۲۵۰۰ سال خودکامگی شاهان، تازه می‌خواست آزادی گفتار را تجربه (۴) کند. چنین بود که حزب‌ها، گروه‌ها و انجمن‌ها، شتاب‌زده به عضوگیری از میان رده‌های گوناگون سنی و فکری جامعه پرداختند. دستمایه‌ی نظری و تئوریک این گروه‌ها، (۵) ترجمه‌هایی بود سر‌دستی و شتاب‌زده از انواع آثار نوشتاری ایدئولوژی‌های چپ و راست و مربوط به تجربه‌ی دیگر کشورهای جهان - که در بسیاری از انواع آثار نوشتاری ایدئولوژی‌های چپ و راست و مربوط به تجربه‌ی دیگر کشورهای جهان - حتی ویرایش و پاک‌نویس نشده بود. (۶) در فاصله بهمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰، چنان که مطبوعات آن دوره گواهی می‌دهند، اعضای جامعه‌ی سیاسی ایران، امکان و توانایی گفت‌وگو با یکدیگر را نیافتند و چون در خرداد ماه ۱۳۶۰، به هنگام تظاهرات چند گروه سیاسی، خشونت به اوج رسید، یک سازمان سیاسی به حکومت اعلام جنگ داد. چند گروه از این رفتار حمایت کردند و گروه‌های بسیاری، آن را نادرست شمردند. با روشن شدن آتش جنگ میان گروه‌های سیاسی و دولت، وضعیتی پدید آمد که دیگر "هیچ" مخالفی، برخوردار از حق مخالفت سیاسی قانونی نبود. در این وضعیت که حکومت، شتاب‌زده و دست‌پاچه از خود دفاع می‌کرد، رفته‌رفته واژه‌ی "مخالف" جای خود را به "مخارب" داد و هر مخالفتی اندک‌اندک، ستیزه شمرده شد. تصور از مخالفت و مبارزه‌ی سیاسی، آهسته‌آهسته

وضعیت و جایگاه هر ملت در پهنه‌ی جهان، برآیند طبیعی توانایی‌های آن ملت در برخورد با واقعیت‌هایی است که او را احاطه کرده‌اند

رنگ می‌بازد و به پادها و خاطره‌ها می‌پیوست. کار تعطیل و غیر قانونی اعلام کردن گروه‌های سیاسی تا بدانجا رسید که حزب جمهوری اسلامی، حزب تشکیل‌دهنده‌ی حکومت نیز رسماً تعطیل شد.

چهار واقعیت اساسی که در بررسی رفتار سیاسی گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی در این دوره خود را می‌نمایانند، چنین‌اند:

۱- ناتوانانی در معرفی تشکل خود و شناساندن اندیشه و ایدئولوژی آن به ملت و برخوردار نبودن از عمل سیاسی مستقل به هنگام همراهی با جنبش بهمن ۱۳۵۷

۲- مقدم دانستن هویت تشکیلاتی بر پیوند با گروه‌های سیاسی هم‌سو در دوره پس از پیروزی جنبش بهمن ۵۷

۳- نداشتن درک و دریافت درست از بایستگی‌های عمل سیاسی (مذاکره، اتحاد، ائتلاف) و

۴- فقدان درک از منافع ملی مشترک.

در آن دوره‌ی کوتاه برقراری آزادی سیاسی، کوشش رگه‌هایی از جریان چپ برای تاسیس یک حزب کمونیست یا سوسیالیست فراگیر که در بر گیرنده‌ی همه گروه‌ها و دسته‌های چپ باشد، از آن جا که این دسته‌ها و گروه‌ها نماینده و هوادار جریان‌های گوناگون از سوسیالیسم‌های موجود در آن زمان بودند (چین، شوروی، (۷) آلبانی و...) به جایی نرسید. این گروه‌ها که تازه پس از پیروزی جنبش بهمن ۱۳۵۷ در راه کشف پرولتاریای ایران به اختراع چیزی به نام "خلق‌های ایران" نایل شده بودند و دلمشغولی جدی‌ای جز دست‌افشانی برای افزایش حجم مبادلات بازرگانی ایران با کشورهای

سوسیالیستی نداشتند، (۸) در پایان کوشش‌های خود برای تاسیس حزب فراگیر، یکدیگر را عامل امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم، ارتجاع، فاشیسم و... خواندند و اتحاد را فراموش کردند. در میان گروه‌های ملی‌گرا نیز وضع بهتر از این نبود. در این جا نیز کوشش جدی برای گردآوردن و متحد کردن نیروهای سیاسی ملی به کار بسته نشد. در میان گروه‌های اسلامی از محافظه‌کاران راست (هیأت‌های موفتله‌ی اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) (۹) تا میانه روها (نهضت آزادی) و مارکسیست‌های اسلامی (مجاهدین خلق، جنبش مسلمانان مبارز، آرمان مستضعفین و...) نیز همچنان تشخیص فرقه‌ای، خودمحوری و سودجویی‌هایی - که بر بستر ناآگاهی عناصر سازمانی شکل می‌گیرند - مانع از ائتلاف شدند. آنچه مقدم بر این مشکلات وجود داشت، یک واقعیت عمده بود: نداشتن شناخت از پیچیدگی جامعه‌ی ایران و مسایل آن. این واقعیت هنگامی روشن‌تر شد که پس از گذشت دو سال از پیروزی جنبش بهمن ۱۳۵۷ و وجود آزادی انتشار، از انتشار آثاری که گفته می‌شد، در کوتاه زمان، دگرگونی جامعه‌ی ایران از یک جامعه‌ی جهان‌سومی به جامعه‌ای پیشرفته را ممکن خواهند ساخت و در محاق سانسور رژیم پهلوی مانده بودند، خبری نشد. دستمایه‌ی بحث‌های پایان‌ناپذیر (و در واقع: ارایه اطلاعات و بگومگو) میان گروه‌های روشنفکر و خرده روشنفکر سیاسی و جوانان، معمولاً اطلاعاتی بود مربوط به دوره‌هایی از زندگی سیاسی - اجتماعی کشورهای سوسیالیستی چون شوروی، چین، کوبا، آلبانی و... و نه حتی عراق، سوریه، هند و ژاپن - که تصویر روشن‌تری از آن‌ها در اذهان وجود داشت. افزون بر این، بر تجربه‌ی پدیده‌هایی به نام نهضت‌های آزادیبخش همچون فلسطین، اریتره، السالوادور، نیکاراگوئه که در حال گذراندن دوره‌ی جنگ برای استقلال بودند، تاکید می‌شد. در ادامه، چون این نیروهای سیاسی از یک سو در قدرت سیاسی سهمی نیافتند و از سوی دیگر از تحلیل درست وضعیت ایران و ارایه برنامه برای تنظیم رابطه‌ی سیاسی خود با شهروندان و دولت حاکم ناتوان ماندند، متوجه یکدیگر شدند و در واقع، به جان هم افتادند. به راستی اگر روزی اسناد مطبوعاتی (روزنامه،

اعلامیه، بولتن‌های درون گروهی و... این نیروهای سیاسی مربوط به فاصله‌ی زمانی بهمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰ منتشر شوند، مطالعه‌ی آن‌ها برای همه، حتی هواداران و اعضای این گروه‌ها، حیرت‌انگیز و عبرت‌آموز خواهد بود. سطرهای این اسناد مطبوعاتی، سراسر آکنده است از انواع اتهامات در حق گروه‌های رقیب و رهبران و نظریه‌پردازان هر گروه، طوری جرف می‌زنند که انگار تمامی واقعیت و دانش سیاسی ایران، بلکه جهان، در مشت آنهاست و خود، به واقع، میخ طولی‌ی عالم امکان‌اند. (۱۰)

سرانجام چون طوفان خشونت در خرداد ۱۳۶۰ وزیدن گرفت، امواج سر درگمی و بلاتکلیفی و وحشت، صفوف سازمان‌های سیاسی و موج بی تفاوتی جامعه را در نورددید. گروهی از اعضای سازمان‌های سیاسی در برابر جوخه‌ی آتش ایستادند، گروهی به زندان افتادند (۱۱) و گروه‌های بزرگی در کشورهای دیگر جهان آواره شدند. به دنبال آن، فعالیت سیاسی در کشور ممنوع شد و این محدودیت حتی دامن گروه‌های اسلامی همچون نهضت آزادی ایران- که در نخستین دولت انقلابی پس از بهمن ۱۳۵۷ اعضای داشت- را نیز گرفت. برقراری وضعیت فوق‌العاده در کشور با جنگ با عراق در مرزهای غربی و جنوبی پیوند خورد. در این وضعیت، تشکل‌های مستقلی همچون شوراهای سندیکاها، انجمن‌ها و اتحادیه‌های صنفی و فرهنگی، از هر نوع، منحل شدند و در نهایت جای خود را به پدیده‌ای موسوم به "انجمن اسلامی" دادند. آزادی انتشار کتاب و روزنامه محدود شد و این ممنوعیت تا سال ۱۳۶۴ که نخستین مجله‌ی فرهنگی اجازه‌ی انتشار یافت، برقرار ماند. در این دوره منصب‌های سیاسی میان اعضای جریان‌های گوناگون حکومت دست به دست شد و دخالت دگراندیشان در امر سیاست و اداره‌ی کشور، به صورت بدیهی، ناممکن شمرده شد. این وضعیت از سوی زمامداران، وضعیتی طبیعی شمرده شد چنان که هاشمی رفسنجانی در سال

۱۳۷۵، در گفت‌وگو با خبرنگاری از تلویزیون ایران که از آزادی فعالیت احزاب سیاسی هم پرسیده بود، چنین گفت: "فعالیت و رقابت آزادانه‌ی سیاسی حزبی در چارچوب امکانات سیاسی و قانونی جامعه ما نمی‌گنجد."

در چنین اوضاعی بود که محمد خاتمی با وعده‌ی "توسعه سیاسی" پای به میدان سیاست نهاد. در فردای پیروزی محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶، هاشمی رفسنجانی در پاسخ به پرسش یکی از خبرنگاران که پیروزی چشمگیر محمد خاتمی را نشانه‌ی نارضایتی مردم از وضع عمومی می‌دانست، چنین گفت: "ما از این انتخاب، پاسخی منفی به نظام و شیوه‌های آن استنباط نمی‌کنیم." (۱۲) محمد خاتمی نیز در آغاز، با شفافیت تمام، به مرزبندی خودی- غیرخودی مومن بود و تنها پس از روشنگری‌های ملی‌گرایان ملی- مذهبی، این مرزبندی را ظاهراً کنار نهاد. او اعلام کرد که رئیس‌جمهوری همه ملت است- حتی آن‌ها که به او رای نداده‌اند! و در ماه‌های آغاز زمامداری‌اش



تا آن جا رفت که گفت: "اگر دین در برابر آزادی بایستد، این دین است که زیان می‌کند و نه آزادی." با گذشت زمان، اما، آهسته‌آهسته، اصلاح‌طلبان حکومتی و گروهی از مردمی که به آن‌ها رای داده بودند، به این نتیجه رسیدند که برآوردشان از موقعیت و امکانات یک رییس‌جمهور، چندان وقع بینانه نبوده است و دشواری‌های قانونی و پیچیدگی‌های موجود در قانون اساسی کنونی و تاسیس نهادی نوپا به نام "مجمع تشخیص مصلحت نظام" وضعیتی بفرنج‌تر از آن پدید آورده است که بتوان با اتکا به بخشنامه‌ها، کاری از پیش برد. گذشته از این، دولت خاتمی نیز "مصلحت" ندید از قدرت خود استفاده کند. به این ترتیب، محمد خاتمی هم "ظاهراً" با همان دشواری‌هایی روبه‌رو شد که در دوره‌های قبل محمد مصدق، ابوالحسن بنی‌صدر و مهدی بازرگان با آن روبه‌رو بودند. آزادی نسبی مطبوعات در دوره‌ی محمد خاتمی، تنها زمینه‌ساز برخورداری و استقبالی "کوتاه مدت" از مطبوعات شد؛ چرا که با بروز درگیری میان جناح دوم خرداد و جناح محافظه‌کار که مهار قوه‌ی قضاییه را در دست داشت، مطبوعات نوپا و بسیاری از مطبوعات مستقل که پیش از دوم خرداد ۱۳۷۶ پای گرفته بودند، نیز توقیف شدند. (۱۳)

برنامه‌ی توسعه سیاسی محمد خاتمی، دستاوردی بیش از قانونی کردن حزب‌ها و گروه‌های دولتی (محافظه‌کار و دوم خردادی) نداشت. اختصاص یارانه به حزب‌های خودی و فراهم کردن اسباب انتشار ارگان‌های مطبوعاتی حزبی، کارهایی بود که دولت خاتمی برای پیشبرد آنچه که به زعم خود "توسعه‌ی سیاسی" می‌نامید، انجام داد. دولت خاتمی کار دیگری هم کرد: تاسیس پدیده‌ای به نام "تشکل غیردولتی" (۱۴). این تشکل‌های که بنا به نام خود باید غیر دولتی می‌بودند، ولی با تزریق پول از سوی دولت خاتمی و دریافت نظریه از نظریه‌پردازان دولت او پای گرفتند!! این همه در حالی بود که نیروهای سیاسی خارج از حکومت، همچنان با

تصییفات گوناگون روبه‌رو بودند. با این که بخشی از زایی که به محمد خاتمی داده شد، بر اثر کوشش‌های نیروهای خارج از حاکمیت سیاسی موجود بود، اینان حتی با طرح شعار "ایران برای همه‌ی ایرانیان" هم سهمی در اداره و سیاست‌گذاری کشور به دست نیاوردند. دولت خاتمی و هواداران آن در طول زندگی هشت‌ساله‌ی خود، پیوسته از بحران‌هایی نالیدند که به زعم آن، اقتدارگرایان برای آنان تدارک می‌دیدند. با این وصف این دولت هرگز نه خواست و نه توانست از نیروی مردم برای پس زدن فشار جناح اقتدارگرا استفاده کند.

رفتار محمد خاتمی در برابر اقتدارگرایان از سال ۱۳۷۶ تا به امروز، معنایی جز آن ندارد که او با ۲۲ میلیون رأیی که در دست داشت، به هر ترتیب که خواست، با جناح رقیب کنار آمد؛ تا آن جا که حتی لایحه‌هایی را که برای دریافت اختیارات به مجلس فرستاده بود، پس گرفت. چهار سال فعالیت مجلس ششم که اکثریت آن در دست دوم خردادی‌ها بود، با تصویب لایحه‌های بسیار و رد آن‌ها از سوی نهادهایی چون شورای نگهبان سپری شد. محمد خاتمی نیز نتوانست از مجلس قانونگزاری که در بن‌بست اجرایی گرفتار آمده بود، دفاع موثری انجام دهد. شیوه‌ی عمل حزب‌های دوم خردادی نیز در این ارتباط، به اندازه کافی پرسش برانگیز بود: نمایندگان دوم خردادی تنها در دو ماه آخر عمر مجلس ششم که دیگر به آن‌ها اثبات شده بود، دفترهای نظارت شورای نگهبان "مطمئناً" مانع حضور آن‌ها در مجلس آینده خواهند شد، به تحصن دست زدند. در این جا نیز نیروهای دوم خردادی نتوانستند به رفتارسیاسی هماهنگ و موثری دست بزنند. در این میان، از همه شگفت‌انگیزتر رفتار مهدی کروبی، رئیس مجلس ششم بود که به عنوان نامزد در انتخابات مجلس هفتم شرکت کرد. دولت خاتمی هم با وجود بی اعتبار خوانده شدن انتخابات مجلس هفتم از سوی اصلاح‌طلبان، این انتخابات را برگزار کرد. اتفاق عجیب دیگری نیز در این میان روی داد: در روز پیش از برگزاری انتخابات مجلس هفتم و در شرایطی که مجموعه‌ی اصلاح‌طلبان و افکار عمومی در بهت فرو رفته بود، محمد خاتمی در مراسمی به سبزه تن - از جمله فخرالدین ججازی - مدال لیاقت اعطا کرد!

دولت خاتمی هرگز نخواست و نه توانست از نیروی مردم برای پس زدن فشار جناح اقتدارگرا استفاده کند

سرانجام می‌رسیم به روزی که محمد خاتمی به توصیه مشاوران خود، پس از چند سال غیبت در مراسم روز جهانی دانشجویان (شانزدهم آذر) در میان دانشجویان حضور یافت. در آن روز، او چون با اعتراض گروهی از دانشجویان روبه‌رو شد، در مقام تهدید دانشجویان بر آمد و آنان را به اخراج از تالار سخنرانی تهدید کرد. او به این هم اکتفا نکرد و در پاسخ یکی از دانشجویان چنین گفت: "آنان که پس از ما می‌آیند، این کارها را انجام می‌دهند." (۱۵)

چنان که در خاطرات شفاهی و روزنامه‌های چاپ خارج از ایران آمده است، هنگامی که محمدرضا پهلوی در آخرین سفر خود به آمریکا، در مقام رئیس یک دولت، از برابر گروهی از دانشجویان ایرانی معترض می‌گذشت، هدف تخم‌مرغ و گوجه فرنگی قرار گرفت. او در پاسخ به پرسش خبرنگاران در این باره گفت: "این که گروهی از شهروندان ایرانی از من ناراضی باشند، حق آنان است، آنان حق اعتراض به من را دارند؛ اما من هوادارانی هم دارم."

سخنان بالا را کسی بر زبان آورده است که از سوی انقلابیون به دست نشانده‌ی بیگانگان و آزادی‌کشی متهم شده است. چگونه است که محمد خاتمی، رئیس جمهوری با ۲۲ میلیون رأی که پیشنهادی همچون "گفت‌وگوی تمدن‌ها" را نیز ارائه کرده است، دانشجویان کشورش را چنین تهدید می‌کند؟

اما در باره‌ی آن سخن او که انجام برخی از کارها را به زمامداران پس از خود حواله می‌دهد. کسی که چنین سخنی می‌گوید، باید دلیلی

قانع‌کننده ارائه کند تا روشن شود که چرا خود او این کارها را انجام نداده است. آن چنان که از فحوای کلام محمد خاتمی بر می‌آید، کلام او رنگ و بوی تهدید و ریشخند دارد؛ و این که با توجه به بازگشت اقتدارگرایان به قدرت، (پیروزی در انتخابات شوراهای شهر و مجلس هفتم) چنین پیش‌بینی می‌کند که مقام او نیز به محافظه‌کاران خواهد رسید و آنان به طور کامل ریشه‌ی آزادی را خواهند کند.

آنچه در پاسخ به او و آنان که پس از او به قدرت می‌رسند، می‌توان گفت این است که، اگر زمامداری وظیفه‌ی عادی خود را که سامان بخشیدن به کار کشور و ملت است به خوبی انجام دهد، تنها یک رئیس جمهوری خوب و عادی است. تاریخ جهان نام گروهی از زمامداران برجسته را ثبت کرده است: جورج واشنگتن، بنیامین فرانکلین، توماس جفرسون، آبراهام لینکلن، شارل دوگل، تئودور روزولت، جواهر لعل نهرو، مهاتما گاندی، احمد سوکارنو، آلکساندر دوپچک، ایمره ناگی، محمد مصدق، سالوادور آندره، اولاف پالمه، پاتریس لومومبا، نلسون ماندلا و... این زمامداران چون این را دریافتند که برای ماندگاری در تاریخ یک دین باید قد و قامتی داشت در اندازه‌های فرانسوای اسپیزی، توماس اکویناس، سن آگوستین، مارتین لوتر، پورسینا، ابوریحان بیرونی، محمد غزالی، نصیرالدین توسی، صدرای شیرازی یا حداقل هادی سبزواری، کوشیدند چونان فرمانروایانی خدا ترس به کار ساماندهی امور کشور و ملت خود پردازند؛ و چون به تمامی توانایی‌های خود را در خدمت کشورشان قرار دادند، هر یک به سهم خود، چیزی هم به این جهان افزودند. این که کسی بخواهد در میان این گروه یا گروه خودکامگان فراموش شده و ننگین تاریخ جای بگیرد، امری فردی و شخصی است و به واقعیتی به نام "حق انتخاب" وابستگی دارد. "حکومت آسان بر مردم" که روزگاری در زمره رویاهای زمامداران کم خرد بود، امروزه در نزد زمامداران خردمند جای خود را به "مدیریت بر کشور و ملت" داده است و به اصطلاح "خوبیت" ندارد. زمامداران در قرن بیست و یکم به آن بیانیدند. محمد خاتمی و کسانی که پس از او به قدرت می‌رسند، اگر به صفحات تاریخ جهان - به طور اعم - و به تاریخ ایران به طور اخص - بنگرند،



خواهند دریافت که در هیچ دوره‌ای از تاریخ مکتوب جهان و در هیچ کشوری، نه زندان‌ها خالی از آزادگان بوده‌اند و نه زندانبانان و بازجویان بی‌کار. هم‌اکنون در دانمارک- از دارندگان آزادی‌های رشک انگیز- زنان برای حقوق خود مبارزه می‌کنند؛ در برزیل، کارگران و دهقانان در برابر چیرگی شرکت‌های چند ملیتی، سرگرم پیکارند؛ در آمریکا، سیاه‌پوستان برای آزادی‌های مدنی می‌جنگند؛ در ایتالیا، دانشجویانی که معنای "جهانی‌سازی" را دریافتند، در خیابان‌ها و در درگیری با پلیس ضد شورش کشته می‌شوند، و... در یک کلام، برای رسیدن به وضعیت خوب، و پس از آن، "خوب‌تر" می‌کوشند.

چنان‌که در آغاز مطلب گفتم، سیاست در جهان آزاد، امری دایمی است و نظارت ملت بر کار دولت تعطیل‌ناپذیر. این معنا اما در میان ما ایرانیان که تازه مشق دموکراسی مدرن می‌کنیم، چندان شناخته نیست. برای مثال، روزی هاشمی رفسنجانی در برابر خبرنگاران ایرانی و خارجی چنین گفت: "دولت ما تنها دولتی است که جنگ را بدون گرفتن مالیات جنگی اداره می‌کند." آن‌طور که به یاد دارم، کسی آن روز از او نپرسید (۱۶) که ایشان برای اداره‌ی جنگ به چه منبع مالی‌ای متکی هستند:

- ۱- ثروت خانوادگی
 - ۲- پرداخت دلخواهی سود به سپرده‌های بانکی
 - ۳- حراج نفت در بازارهای جهانی
 - ۴- فروش کالاهای سهمیه‌بندی شده در بازار سیاه (بازار آزاد)...
- و چون چنین پرسشی طرح نشد، روزی هم که او پس از هشت سال از منصب ریاست جمهوری کنار رفت و یک بدهی چند ده میلیارد دلاری به جای گذاشت، کسی نتوانست بپرسد آیا بخشی از این بدهی صرف هزینه‌ی جنگ شده است یا نه؟ وضعیت و جایگاه هر ملت در پهنه‌ی جهان، برآیند طبیعی توانایی‌های آن ملت در برخورد با

سیاست در جهان آزاد، امری دایمی است و نظارت ملت بر کار دولت، تعطیل‌ناپذیر



واقعیت‌هایی است که او را احاطه کرده‌اند. بر همین منوال، روزی که محمد خاتمی نامزد ریاست جمهوری شد چیزی بیش از یک سابقه‌ی نسبتاً پذیرفتنی از کار در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در باره او گفته نشد. آیا کسی از او و هوادارانش در باره کارنامه او در ریاست بر روزنامه‌ای با پنجاه سال سابقه (کیهان)- که پیش از آن گروهی از بزرگ‌ترین روزنامه‌نگاران، اندیشه‌مندان و هنرمندان بزرگ همه‌ی دوران‌های ایران در آن قلم می‌زدند- و نقش احتمالی او در آغاز به کار خط تولید انشاهای ضد امپریالیستی در این روزنامه چیزی پرسید یا در باره‌ی دلمشغولی‌هایش در باره‌ی صلح، به هنگام خدمتش در مقام رییس ستاد تبلیغات جنگ ایران و عراق؟

اگر محمد خاتمی و حزب متبوع او به گونه‌ای رفتار کنند که تا پایان دوره‌ی ریاست جمهوری او، بتوان آن‌ها را از گروه‌های راست محافظه‌کار تشخیص داد، می‌توان از او خواست- چنان‌که در کشورهای پیشرفته مرسوم است- در پایان کار خود گزارشی از هشت سال ریاستش بر قوه مجریه‌ی ایران ارایه کند؛ او در گزارش خود می‌تواند به موضوعات گوناگونی بپردازد: گزارشی از وضعیت پرونده‌های سازمان بازرسی شاهنشاهی که به دولت‌های پس از انقلاب، از جمله به دولت او، به

ارث رسیده است؛ وضعیت تعقیب قضایی و مجازات غارتگران کاخ‌های شاه (۱۷)؛ مجازات جعل‌کنندگان اسکناس، بلیت اتوبوس و کوپن ارزاق در طول سال‌های جنگ، اقدام برای بازگرداندن آوارگان ایرانی، مقایسه آمار مهاجران به خارج از کشور و بازگشتگان به کشور در طول سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، نرخ رشد بهای کالاها و خدمات در دوره ریاست جمهوری او، رسیدگی به درخواست‌های تنظیم کارکنان و کارمندان موسسات ملی شده (۱۸) پرداخت خسارت جنگی به شهروندان غیر خودی، وصول مالیات‌های معوقه‌ی ۲۵ سال گذشته (۱۹)، اجزای اصول فراموش شده قانون اساسی همچون آموزش و پرورش و بهداشت رایگان برای همه، و...

و اما بپردازیم به آن سخن محمد خاتمی که در آغاز مقاله آوردیم. این که پس از ۲۳ سال از آغاز ممنوعیت فعالیت سیاسی برای سازمان‌های سیاسی این کشور، هنوز احزاب وابسته به بیگانه‌ای وجود داشته باشد که بتوانند مردم یک کشور را به تحزب بدبین کنند دست کم از دو بابت موجب کمال شگفتی است: اول این که هیچ حزبی در هیچ جای جهان در حدی نیست که بتواند مردم یک کشور را به فعالیت سیاسی وا دارد یا بدبین کند؛ چرا که حزب‌ها و نظام‌های سیاسی- با این که بخشی از دارایی فکری یک جامعه‌اند- تنها بخشی از امکانات یک جامعه را تشکیل می‌دهند.

دوم این که اگر در مورد ایران چنین باشد، پس کارکنان وزارت اطلاعات چه می‌کنند؟ اگر با انجام بررسی‌های لازم درستی این حرف روشن شود، احتمالاً باید کارکنان این وزارتخانه را به جرم کم‌کاری به دست مجازات سپرد. احتمال دیگری وجود دارد: این که معنای تحزب در گفتار محمد خاتمی، عضویت یافتن در حزب‌های دولتی است. اگر چنین باشد، این دیگر معنای تحزب نمی‌دهد و به شرکت در مسابقه‌ای با یک تیم، بی حضور تیم رقیب، داوری خودی و دروازه‌ای خالی شبیه است. سیاست معمولاً عرصه‌ای برای رقابت میان کسانی است که در قدرت‌اند و آنان که می‌خواهند به قدرت برسند- البته نه برای همیشه. و اگر فرض بگیریم که عضویت در احزاب دوم‌خردادی مورد نظر محمد خاتمی باشد، جای بسی تاسف است. این را از آن جامی گویم که این احزاب محترم



یک ملت با رفتار خود، دولت برگزیده خود را به مسیری که می‌خواهد می‌راند

در طول هشت سال حاکمیت خود بر دستگاه سیاسی کشور، در یکه‌تازی در میدان سیاست و انحصارطلبی در میان اصلاح‌طلبان جهان به مرزهایی دست یافتند که پیش از آن کمتر سابقه داشت. (۲۰) برای درک این معنا می‌توان به فهرست بلندبالای مناصب رهبران و اعضای دفتر سیاسی این احزاب نگاهی انداخت تا دریافت که گروهی نایفه- که گویا شبانه‌روز برای آنان ۱۰۰ ساعت است- همزمان پنج یا شش وظیفه در مقام‌های حساس کشوری را انجام می‌دهند و خم به ابرو نمی‌آورند. (۲۱) ایرانیان شاید اصلاح‌طلبان حکومتی کشور بورکینافاسو را نشناسند، اما دوم‌خردادی‌ها ایرانی را نیک می‌شناسند.

چنان که محمد خاتمی به حواریون خود وعده داده است، به کتابخانه ملی باز خواهد گشت. امید است در آن جا و در سکوت کتابخانه، بتواند درستی این گزاره را بررسی کند: "برای درک اعتبار

نظریه‌ها، پیشنهادها و انگاره‌های یک فرد، بایستی به زیر بنای معرفتی او توجه کرد." (۲۲)

*پاورقی‌ها:

- ۱- روزنامه‌کیهان، ۱۴ آبان ۱۳۸۳، ص ۱.
- ۲- "شقاقت" از واژگانی است که محمد خاتمی به متن‌های سیاسی معاصر ایران افزوده است؛ به معنای به روشنی سخن گفتن و صراحت.
- ۳- نقل به مفهوم از: صدری افشار، غلامحسین؛ حکمی، نسرین، حکمی، نسترن؛ فرهنگ معاصر فارسی. تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱ و داریوش آشوری. دانشنامه‌ی سیاسی. تهران، مروارید، ۱۳۸۱.

- ۴- غیر دقیق بودن این گفته از این نکته دریافته می‌شود که در دوره‌ی آزادی نسبی پس از شهریور ۱۳۲۰ و آزاد شدن فعالیت سیاسی، سازمان‌های سیاسی ایران تا رخداد کودتای مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی مصدق، از نظر کمی و کیفی، از رشدی چشمگیر برخوردار شدند و در واقع، امکان ادامه‌ی مبارزه سیاسی در دهه‌های بعد، با تاسیس سازمان‌های سیاسی و تربیت کادرها در دوره ۱۳۳۲-۱۳۲۰ فراهم شد. این واقعیت را نیز باید گوشزد کرد که تمدن ایرانی هم مانند هر تمدن دیگری، برای برکناری صاحبان قدرت، شیوه‌هایی داشته است. برای نمونه نگاه کنید به داستان برکناری قباد، شاه ایرانی در کتاب ارزشمند حقوق بشر در جهان امروز و حقوق جهان در ایران باستان، نوشته فریدون جنیدی، نشر بلخ، ۱۳۷۸، ص ۵- از خرداد ماه ۱۳۶۰ به بعد، کاربرد واژه‌های "گروه" و "سندیکا" در نامگذاری تشکل‌ها و



سازمان‌های سیاسی در ایران به دلیل امکان ایجاد شائبه سیاسی و امنیتی، ممنوع است.

۶- در این باره نگاه کنید به آنچه که ایرج اسکندری در باره انتشار متن‌های اساسی مارکسیسم به وسیله‌ی حزب توده در خاطرات خود نوشته است. اسکندری، ایرج، خاطرات سیاسی، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر علم، ۱۳۶۸، ص ۱۸۰-۱۷۸.

۷- ظهور همزمان نحلّه‌ها و مشرب‌های گوناگون سوسیالیسم تاریخی که در طول روند ۱۵۰ ساله‌ی شکل‌گیری مکتب کمونیسم روسی پدید آمده بودند، از واقعیت‌های قابل تامل آن سال‌ها بود: سوسیالیست‌های مردم‌گرا، سوسیالیست‌های دهقانی، تروتسکیست‌ها، و... همه با هم در فاصله‌ی زمانی دو سال و اندی پس از پیروزی جنبش بهمن ۱۳۵۷ در ایران ظهور کردند. برای آشنایی با سرچشمه‌های این مشرب‌ها و محیطی که برای نخستین بار این مشرب‌ها در آن پدید آمدند، نگاه کنید به: بردیایف، نیکلای، ریشه‌های کمونیسم روسی و مفهوم آن، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، خورشید آفرین، (چاپ دوم)، ۱۳۸۳.

۸- تبیینی از هوشنگ گلشیری.

۹- مجموعه‌ای از چند هسته مسلح که در زمان حاکمیت رژیم پهلوی نارضایتی خود را با ترور شهروندان آمریکایی (که بر اساس قرارداد با دولت ایران در این کشور سرگرم کار بودند) نشان دادند. بمب‌گذاری در رستوران خوانسالار از جمله اقدامات این هسته‌ها بود. با پیروزی جنبش بهمن ۱۳۵۷، این هسته‌ها بر روی هم سازمانی به نام "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" را تشکیل دادند.

۱۰- برای آگاهی از این نوع نگرش‌ها نگاه کنید به سخنان مسعود رجوی، از رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران، در روزنامه مجاهد (شماره اسفند ۱۳۵۹- فروردین ۱۳۶۰). او در این سخنان و در یک نشست، به زعم خود تکلیف همه گروه‌های سیاسی را روشن می‌کند و خود و سازمان خود را تنها جانشین (نو بخوان: آلترناتیو) دولت وقت می‌داند. توجه به این واقعیت ضروری است که او در آن زمان، پیرامون ۳۵ سال سن داشت و هفت سال از زندگی خود را در زندان گذارنده بود.

۱۱- برخی آمار غیر رسمی از حضور اعضا و هواداران ۱۰۴ گروه و حزب سیاسی در زندان، در

دوره پس از خرداد ۱۳۶۰، حکایت می‌کنند.

۱۲- گذشت زمان اما خلاف این را نشان داد: آن زمان که در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی، رییس جمهوری سابق، در تهران مقامی بهتر از مقام سی‌ام به دست نیاورد.

۱۳- در حالی که توقیف مطبوعات به وسیله قوه قضاییه تاکنون گریبان نزدیک به ۱۲۰ نشریه را گرفته است. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که ظاهراً اداره آن بر عهده‌ی نیروهای اصلاح طلب است، تا به امروز پروانه انتشار بیش از ۱۰۰ نشریه را به دلایل گوناگون- از جمله "انتشار نامنظم!!!"- لغو کرده است.

۱۴- Non Governmental Organization (N.G.O) ۱۵- این نکته قابل توجه است که هیچ یک از روزنامه‌های کشور، متن کاملی سخنرانی محمد خاتمی در ۱۶ آذر ۱۳۸۳ را منتشر نکرده و فقط به درج گزارشی از آن بسنده کردند.

۱۶- نمونه: فرانسوا میتران، رییس جمهور فرانسه. او در دوره زمامداری خود، با مهار منابع پولی و مالی، بستن مالیات بر درآمد سرمایه‌داران و نظارت بر بازار طلا و سهام و در یک کلام مبارزه جدی با سودجویی و فساد مالی تورم حاکم بر اقتصاد کشورش را از ۲۰ درصد به ۲ درصد کاهش داد.

۱۷- چنان که این اینیاتیوسیولونه در دهه‌های میانی قرن بیستم گفته بود، طرح این پرسش‌ها بر عهده‌ی روشنفکران و سرامدان جامعه است؛ چرا که "توده، حافظه خوبی ندارد." پیرامون پنجاه سال بعد، احمد شاملو این سخن را چنان اتهامی علیه ملت ایران به کار گرفت و گفت: "این ملت حافظه‌ی تاریخی ندارد."

۱۸- یکی از غارتگران کاخ‌های شاه در پاسخ احضار به دادگستری چنین گفته است: "انقلاب، حساب و کتاب ندارد."

۱۹- از جمله بانک صادرات ایران. این موسسه که نمونه عالی شرکت تعاونی در ایران و متعلق به کارمندان و کارکنان خود، و در اساس بانکی "ملی" بود. با وقوع جنبش بهمن ۱۳۵۷ ملی شد. به این ترتیب، سرمایه‌گذاری کارکنان این بانک مصادره شد. در سال‌های بعد، این بانک به "حسابداری" و "حساب ویژه" بعضی افراد تبدیل شد تا بزرگ‌ترین اختلاس مالی همه دوران ایران در آن صورت پذیرد.

۲۰- در کشورهای پیشرفته، هر مدیر در پایان دوره کاری خود، موظف به ارائه گزارش کار به مردم است. در بعضی از کشورها، رسم ذی‌گیری نیز در مراسم خداحافظی مدیران به جای آورده می‌شود: مدیر در برابر چشمان حاضران بر روی ترازو می‌رود و وزن او با سنگینی‌اش در روز آغاز به کار سنجیده می‌شود. چنانچه مدیر در این مدت چاق شده باشد، این واقعیت نشانه‌ای از کم تحرکی و کم کاری او تلقی می‌شود. در این حالت او را با کشیدن هو و زدن سوت به بیرون از محل کار بدرقه می‌کنند.

۲۱- در یک گردهمایی اعتراضی که از سوی انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران (که دوم خردادی‌ها هدایت و مهار آن را در دست دارند)، در اعتراض به ایجاد محدودیت برای روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران و قتل زهرا کاظمی صورت گرفت، اعضای دوم خردادی به "روزه سیاسی" دست زدند. هنگامی که از آن‌ها پرسیده شد چرا "اعتصاب غذا" اعلام نمی‌کنید، چنین پاسخ دادند که "نمی‌خواهیم ما را به همکاری با لائیک‌ها متهم کنند." این نکته را باید یادآوری کرد که این گردهمایی، حرکتی بود برای اعتراض به محدود کردن آزادی گفتار و روزنامه‌نگاران. لائیک هم با آن اعلام همراهی کردند. اعلامیه‌ای که در اعتراض به قتل زهرا کاظمی در همان مراسم منتشر شد، از این هم جالب‌تر بود. از متن آگاهی بر می‌آید که گویا آغاز تاریخ ایران، دوم خرداد ۱۳۷۶ است و روزنامه‌نگاران شهید ایرانی هم تنها دو نفرند: محمود صارمی و زهرا کاظمی با تعظیم در برابر روان بزرگ این دو عزیز از دست رفته، ناگزیر از ابراز این واقعیت هستیم که شهادت نویسنده در ایران عمری دارد به اندازه تاریخ تاسیس این کشور و به دو نفر محدود نمی‌شود. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به اثر روزنامه‌نگار معاصر، محمد علی سفری به نام جان باختگان بر سر قلم.

۲۲- برای مثال، مسوولیت‌های دکتر سید محمدرضا خاتمی، معروف به جوان اول اصلاحات، عبارت بوده است: ۱. دبیر کلی حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی، ۲. نمایندگی مجلس در دوره ششم ۱۳۸۲-۱۳۷۸، ۳. نایب رییس مجلس شورای اسلامی، و از همه عجیب‌تر: ۴. ریاست مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی و... ۲۳- به نقل از گفت‌وگویی با چنگیز پهلوان در اردیبهشت ۱۳۷۹ در خارج از کشور.